

فرج سرکوهی

اعتراف زندانی علیه خود، همفکران، دوستان و عقاید خود، به ویژه در حد مضحک دروغینی که نه فقط با واقعیت‌ها، که حتی با خود نیز در تناقض‌اند، نشان قاطع شکنجه است، اعتراف تحمیلی در جمهوری اسلامی، به ویژه در چند دهه‌ی اخیر که اغلب قربانیان روایت دهشتناک شکنجه‌ها را بازگفته‌اند، چندان رسوا و بی‌اعتبار شده است که واژه «اعتراف» در اغلب ذهن‌ها «شکنجه» را تداعی می‌کند و... نظام شکنجه جمهوری اسلامی نیز این‌ها را می‌داند پس چرا همچنان به این ابزار فرسوده متوسل می‌شود؟

هدف های ثابت و متغیر

وادار کردن زندانی به اعتراف دروغین علیه خود و عقاید خود، کارکردها و هدف‌های گوناگونی دارد. برخی هدف‌ها ثابت‌اند و برخی هدف‌ها، متناسب با موقعیت و مورد هر اعتراف، متفاوت شکستن و تحقیر زندانی، بدنام، حذف، خنثا و منزوی کردن زندانی، نابود کردن اعتبار زندانی و خدشه دار کردن گرایش سیاسی یا صنفی او، ضعیف، نادم و خائن و... جلوه دادن زندانی در میان دوستان، رفقا و همفکران او و در جامعه، تولید رعب و ترس در میان فعالان دیگر و... از جمله هدف‌های ثابت مصاحبه‌های تحمیلی است.

دور اول

به دوران شاه و از دهه ۶۰ تا سال‌ها پس از آن، اعتراف و ندامت زندانیان سیاسی در ذهنیت همفکران و همراهان، و بخش مهمی از جامعه، ننگی بود بر چهره قربانی که تا ابد پاک نمی‌شد. چنین بود که نظام شکنجه با آگاهی و با بهره‌گیری از نظام ارزشی در روان‌شناسی و شعور جمعی، به آسانی به هدف‌های ثابت خود دست می‌یافت و بخش‌هایی از جامعه نیز پیام‌های مصاحبه‌های تحمیلی را باور می‌کرد. از دهه ۶۰ تا سال‌ها پس از آن گرایش‌ها و گروه‌های اپوزیسیون سیاسی آماج اصلی این شیوه بودند. نظام شکنجه مصاحبه تحمیلی را برای جامعه کل تولید می‌کرد چرا که شمار هواداران نظام در لایه‌های مختلف جامعه هنوز بسیار بالا بود و رسانه‌های تک صدائی در انحصار نظام شکنجه. قربانیان اعتراف اجباری تحمیلی از شکسته شدن خود شرمند بودند و جامعه در آن‌ها به چشم ضعیف و... می‌نگریست حتی برخی به همان چشمی بدین قربانیان می‌نگریستند که به «تواب» هائی که با نظام شکنجه همکاری کرده بودند، اینان مرز بین اعتراف تحمیلی زیر شکنجه و همکاری را، که مرزی بسیار مهم است، نمی‌دیدند و... تا آن زمان مصاحبه‌های اجباری اغلب پس از سرکوب یا همزمان با سرکوب‌خشن تولید می‌شدند.

دور دوم

فرج سرکوهی

پس از سرکوب خشن گروه های سیاسی، فرهنگ و روشنفکران مستقل، که پیش از آن نیز سرکوب می شدند، به یکی از هدف های اصلی سرکوب نظام شکنجه بدل شدند. «برنامه هویت» و متن های مشابه در رسانه های حکومتی و نیمه حکومتی علیه روشنفکران مستقل، از اولین نمونه های دور دوم بود.

برنامه هویت و متن های مشابه، بر شماری مصاحبه تحمیلی و شماری ضداطلاعات (تلفیق امنیتی اندکی اطلاعات درست با انبوه اطلاعات نادرست) شکل گرفته بود، مصاحبه تحمیلی در این دوره، علاوه بر هدف های ثابت، تلاشی بود برای زمینه سازی سرکوب خشن فرهنگ و سرکوب و حذف فیزیکی روشنفکران مسنقل و از جمله فعالان کانون نویسندگان. سرکوب فرهنگ و روشنفکران مستقل از همان آغار از شاخص های نظام شکنجه بود و اعترافات تحمیلی و برنامه هویت و... قرار بود زمینه سرکوب خشن تر فرهنگ و سرکوب و حذف فیزیکی روشنفکران مستقل را در جامعه آماده کنند.

در بخش مهمی از هر دو دوره قربانیان از شکسته شدن خود شرمنده بوده و به مثل در مواردی که مصاحبه منتشر نمی شد، در باره اعتراف اجباری خود سکوت می کردند. این سکوت در هراس از عاقبت حقیقت گوئی، بازداشت و شکنجه مجدد و حتا قتل، نیز ریشه داشت. بودند انگشت شماری که حتا در زندان نیز از شکنجه ها و تحمیلی بودن اعترافات و مصاحبه های خود سخن گفتند اما صدای آنان به گوش کسی نمی رسید و حداکثر در گزارش نمایندگان سازمان های بین المللی حقوق بشری منعکس می شد.

وقتی ورق برمی گردد

اما نظام ارزشی جامعه در این عرصه، به دلایل گوناگون، به تدریج متحول شد هرچند نه نظام شکنجه و نه قربانیان، این تحول را درنیافته بودند. مصاحبه ای که پس از ربودن من از فرودگاه و در ۴۸ روز زنده به گوری، با شلاق و جوجه کباب و... و انواع شکنجه های روانی، بر من تحمیل شد (این که من جاسوس فلان و بهمان کشور بوده ام)، هرگز پخش نشد. نظام شکنجه مدعی بود که سرکوهی زندانی نشده و... پس مصاحبه ای نیز در کار نبوده است. نظام شکنجه بر این ادعاهای دروغین نمی توانست مصاحبه را پخش کند. اما من این واقعیت را در آن نامه مشهور نوشتم. در آن روزگار نه برنامه های تلویزیونی فارسی زبان خارج از کشور بود و نه اینترنت و فضای مجازی و نه تلفن همراه. به زمان نوشتن آن نامه، من نیز چون دیگران، از تحول نظام ارزشی جامعه در مورد قربانیان مصاحبه های تحمیلی بی خبر بودم و گمان می بردم که ارزش ها همان است که در دوران شاه و دهه شصت به بعد بود و من نیز چون دیگر قربانیان منزوی، مطرود و حذف خواهم شد. با این همه در آن نامه حقیقت را نوشتم.

اما در نظام ارزشی، به دلایل گوناگون، ورق به سود قربانی مصاحبه تحمیلی و شکنجه و به زیان شکنجه گر برگشته بود. آن نامه، به رغم محدود بودن رسانه های مستقل در آن روزگار، بازتابی... گسترده یافت و

تحول نظام ارزشی جامعه در این مورد ترس از گزارش واقعیت را ذوب کرد و قربانیان شکنجه بی ترس و هراس از بی اعتبار و... شدن زبان باز کردند. چند سال بعد اینترنت، فضای مجازی و رسانه

فرج سرکوهی

های تصویری خارج از کشور و... انحصار تک صدائی نظام شکنجه را بر رسانه های فارسی زبان شکستند و فضائی شدند تا صدای قربانیان شکنجه نیز شنیده شود

دور سوم

در دوران کنونی نفس مصاحبه و اعتراف تحمیلی خود برهان قاطع شکنجه است پس چرا نظام شکنجه از این ابزار رسوا و فرسوده دست برنمی دارد؟ اعترافات اجباری چه کاربرد و کارکردی دارد و برای چه مخاطبانی تولید و پخش می شود؟ برخی هدف های ثابت چون تحقیر قربانی و... همچنان در کاراند اما در موقعیت کنونی هر اعتراف و مصاحبه تحمیلی را با در نظر داشتن پیام، مخاطب، هدف و کارکرد آن، مورد به مورد، بررسی و تحلیل می توان کرد

اعتراف های تحمیلی پخش شده در برنامه ۲۰.۳۰ چنان ناشیانه سرهم بندی شده است که پیام ها و مخاطبان خود را در همان نگاه اول لو می دهد با این همه این سخن نادرست است که این اعتراف ها بی اثر یا نشانه ناتوانی نظام سرکوب است چرا که مخاطبان این اعتراف، حتماً اگر بدانند که پیام اصلی با شکنجه بر زبان آمده است، محتوای پیام را باور می کنند چون می خواهند که باور کنند.

مخاطبان

در دهه شصت و در اعتراف های تحمیلی علیه روشنفکران و فرهنگ، مصاحبه برای کل جامعه تولید می شد چرا که شمار هواداران نظام، از جمله در میان اصلاح طلبان حکومتی، بسیار بود اما اکنون که شمار هواداران نظام به شدت کاهش یافته است، نظام شکنجه برای هر اعتراف تحمیلی، مخاطبان مشخصی را هدف می گیرد و نه جامعه کل را. پیام اصلی اعتراف تحمیلی نیز متناسب با مخاطبان تعیین شده، تنظیم می شود

مخاطب اصلی تعیین شده اعترافات اخیر نه مخالفان و منتقدان نظام، و نه حتی کل جامعه، که هواداران و علاقمندان به نظام، اصلاح طلبان حکومتی، برخی منتقدان داخل نظام، ثروتمندان رانتی، سلبریتی های رانتی - تقلبی عرصه فرهنگ و بخشی از لایه های میان درآمد رانتی جامعه است.

پیام

پیام اصلی اعتراف های اخیر بر «خطر کمونیزم و چپ» و بزرگ کردن این «خطر»، شکل گرفته است. این اعتراف ها با انگشت نهادن بر «ترس از کمونیزم»، که در روان شناسی و شعور جمعی لایه هایی از جامعه ریشه دار است، زنگ خطر را برای هواداران فکری و سیاسی و اجتماعی نظام، اصلاح طلبان حکومتی، برخی منتقدان داخل نظام، ثروتمندان رانتی، سلبریتی های رانتی - تقلبی عرصه فرهنگ و بخشی از لایه های میان درآمد جامعه به صدا درمی آورد تا بدانان گوشزد کند که

فرج سرکوهی

«کمونیست» ها در کمین نشسته و از هر حرکت مستقل و از هر اعتراضی، از اعتراض صنفی تا حرکت برای تشکیل نهاد صنفی مستقل، بهره می گیرند تا نظام را سرنگون کرده و ثروت، امتیازها، رانت های سیاسی و فرهنگی و اقتصادی و... را مصادره کنند.

این هشدارها موثر است چرا که لایه های مخاطب تعیین شده، بدون این اعتراف ها نیز از «چپ و کمونیزم» می ترسند و موقعیت اقتصادی و سیاسی خود را در خطر می بینند.

از شورش دی ماه سال گذشته به بعد لایه های فقیر، کم درآمد، کارگران و... صدای مستقل خود را بلند کرده اند. بخش های مهمی از میان درآمدهای جامعه بر اثر بحران مزمن و نهادینه و ساختاری، به صف فقرا، کم درآمدها و بیکاران رانده شده یا خود را با این خطر مواجه می بینند و... و مدت ها... است که رسانه های فرهنگی کاران امنیتی و... در بوق خطر چپ می دمند و

اعترافات های تحمیلی، شکنجه، سرکوب بیش تر و... شاید لایه هائی از جامعه را بترساند، جناح های حکومتی و بهره مندان از رانت ها را در دفاع از نظام شکنجه متحد کند و... اما تضادهای درون ساختاری از سوئی و جنبش مردمان از دیگر سو ریشه هائی عمیق تر از آن دارند که با جنگ روانی و ابزارهای فرسوده ائی چون اعترافات تحمیلی، کم رنگ یا خنثا شوند.